

Original Article

Citizenship in Maghreb and Ifriqiya since Its Conquest In 642 A.D until the End Of 815 A.D

Saeed Azimi Nia, Mehrnaz Behroozi^{2*}, Mohammad Sepehri³

1. Department of History and Archeology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Department of History and Archeology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

(Corresponding Author) Email: mehnaz_behroozi@yahoo.com

3. Department of History and Archeology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Received: 10 Feb 2020 Accepted: 15 Jul 2020

Abstract

Maghreb / Ifriqiya were conquered entirely by Muslim Arabs after 70 years for political and geographic reasons. After that, Ifriqiya suffered from poverty and economic crisis as a result of local insurgency in the region against Muslim Arab governors. But gradually, urbanization and land management, and consequently, trade grew, by the expansion of security and welfare relative to independent rulers. The purpose of the research is to explain the status of citizenship and prosperity and security in the Maghreb and Africa since its conquest in 642 AD until the end of 815 AD. The research question is: How was the status of citizenship in Morocco and Africa since its conquest in 642 AD until the end of 815 AD? To answer this question, it was used descriptively, analytically and historically method in a documentary and library style. After analyzing the information, the following result was obtained: Relatively welfare and security during the period of independent states led to the growth of population and the development of cities and urbanization. The growth of cities combined with the development of agricultural fields and the increase in production, along with the creation of new cities, and the importance of the rulers of the region to trade have made the cities of Ifriqiya and the Maghreb become important commercial cities. Different ethnic groups were confronted with different cultures in these cities. This has led to social and cultural interactions between natives and immigrant populations.

Keywords: Citizenship; Security and Prosperity; Morocco and Ifriqiya; Muslims; Barbarians

Please cite this article as: Azimi Nia S, Behroozi M, Sepehri M. Citizenship in Maghreb and Ifriqiya since Its Conquest in 642 AD until the End of 815 AD. *Med Hist J*, Special Issue on the History of Islam and Iran 2020; 7-17.

شهروندی در مغرب و افریقه از زمان فتح آن در سال ۲۲ قمری تا پایان قرن دوم

سعید عظیمی‌نیا^۱، مهرناز بهروزی^{۲*}، محمد سپهری^۳

۱. گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: mehmaz_behroozi@yahoo.com

۳. گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۱ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۵

چکیده

مغرب/ افریقه به دلایل سیاسی و جغرافیایی ۷۰ سال طول کشید تا به طور کامل توسط اعراب مسلمان فتح شود. پس از آن نیز به دلیل شورش‌های مختلف بومیان منطقه علیه والیان عرب مسلمان، موجب بروز بحران اقتصادی و فقر شدید شد. اما به تدریج با گسترش امنیت و رفاه نسبی در دوره حاکمان مستقل، شهرنشینی و عمارت زمین‌ها و پیرو آن تجارت رشد کرد. بدین‌جهت، هدف پژوهش، تبیین وضعیت شهروندی و رفاه و امنیت در مغرب و افریقه از زمان فتح آن در سال ۲۲ق. تا پایان قرن دوم است. سؤال پژوهش، این است که وضعیت شهروندی در مغرب و افریقه از زمان آغاز فتوح در ۲۲ق. تا پایان قرن دوم چگونه بود؟ برای پاسخگویی به مسئله مزبور از روش توصیفی- تحلیلی و تاریخی به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده شد. پس از بررسی و تحلیل اطلاعات این نتیجه حاصل شد که رفاه و امنیت نسبی در دوره حکومت‌های مستقل، موجب رشد و افزایش جمعیت و توسعه شهرها و شهرنشینی گشت. رشد و گسترش شهرها و آبادانی مزارع کشاورزی موجب افزایش تولیدات گردید. این امر به همراه توجه حاکمان منطقه به تجارت، باعث شد تا شهرهایی مانند تاهرت و سجلماسه تبدیل به شهرهای تجاری مهمی شوند که اقوام و مذاهب مختلف را در خود جای دادند. همچنین، سکونت و حضور اقوامی با فرهنگ‌های متفاوت در این شهرها موجب تعاملات اجتماعی و فرهنگی بین بومیان و مهاجران شد.

واژگان کلیدی: شهروندی؛ امنیت و رفاه؛ مغرب و افریقه؛ مسلمانان؛ بربرها

مقدمه

در متون تاریخی و جغرافیایی مسلمانان، سرزمین شمال آفریقا مشتمل بر طرابلس، تونس، الجزایر و مراکش، اغلب با نام سرزمین/ بلد مغرب شناخته می‌شد (۱-۲)، اگرچه اصطخری، اندلس را هم بخشی از مغرب می‌داند (۳)، اما به طور کلی، اکثر جغرافی‌دانان و مورخان، شمال آفریقا بین مصر و اقیانوس اطلس را سرزمین مغرب می‌نامیدند، در حالی که اعراب آن را افریقه می‌خواندند. از آنجا که پس از گسترده شدن سرزمین‌های اسلامی تا سواحل اقیانوس اطلس و سپس تا اسپانیا (اندلس)، نام افریقه برای این مساحت کافی به نظر نمی‌رسید، بنابراین کم‌کم نام مغرب رایج شد و افریقه تنها به سرزمین‌های مابین قیروان و طرابلس اطلاق شد (۴).

در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب (۲۳-۱۳ ق.) در سال ۲۲ قمری برقه به دست عمرو عاص در جهت تثبیت فتح مصر و طرابلس و حفظ آن از سمت غرب فتح شد (۵) و سپس افریقه در زمان خلیفه سوم، عثمان بن عفان (۳۵-۲۳ ق.) در سال ۲۷ قمری به فرماندهی عبدالله بن سعد بن ابی سرح گشوده شد (۶). در سال ۴۳ قمری، مغرب از تابعیت مصر خارج و استانی مستقل و تابع دمشق گشت (۷). در زمان حکومت معاویه بن ابی‌سفیان (۶۰-۴۱ ق.) و حضور مداوم عقبه بن نافع در مغرب و بنیان‌نهادن شهر قیروان به عنوان مرکز فرماندهی مسلمانان در جنوب کارتاژ/ قرطاجنه، مغرب به دوران جدیدی وارد شد (۸). با روی کار آمدن ابوالمهاجر دینار در سال ۵۵ قمری به عنوان والی مغرب، عقبه بن نافع از مقام خود عزل گشت (۹). در این زمان «بسیاری از بربرها به اسلام درآمدند... و اسلام در آنجا استوار شد» (۶)، سپس با اخراج رومی‌ها از بندر قرطاجنه و رهاساختن قیروان از تسلط آنان به دست حسان بن نعمان غسانی، فتح مغرب تکمیل شد (۱۰). وی پس از آن به بررسی و تنظیم دیوان‌ها و وضعیت خراج پرداخت (۷)، اما سیاست سخت‌گیرانه و خشونت‌آمیز فرماندهانی همچون عقبه بن نافع و فشار مالیاتی به بربرها، به علاوه طبع سرکش بومیان منطقه و وجود احساسات نفرت‌انگیز در آنان در برخورد با بیگانگان، در کنار تبلیغات مساوات‌جویانه اسلامی خوارج، منجر به شورش‌های پی در پی بربرها علیه والیان عرب

شد که این مسأله منجر به ویرانی عظیم منابع و امکانات اقتصادی و کشتار انسانی بربرهای مغرب و افریقه گشت. معمولاً رشد شهرنشینی و در نتیجه، گسترش تجارت و اقتصاد و زراعت و فلاحه در زمان تثبیت و صلح انجام می‌شود. بنابراین تا زمانی که مغرب در جنگ‌های فتوح و سپس شورش‌های مختلف علیه والیان عرب و جنگ‌های خانمان‌برانداز خوارج بود، رشد اقتصادی و اجتماعی در مغرب به چشم نمی‌خورد تا زمانی که حکومت‌های مستقل کوتاه‌مدت همچون رستمیان و بنی مدرار و... روی کار می‌آیند. در این زمان به جهت صلح و آرامش نسبی، مغرب و افریقه روی آبادانی را به خود می‌بینند.

جهت‌گیری‌های اندیشه سیاسی - اجتماعی اسلامی، مبتنی بر پذیرش و اطاعت عمومی از شریعت و رییس دنیوی آن، یعنی خلافت است که این امر، تقویت‌کننده بندگی اسلامی و فقدان شخصیت فردی می‌باشد. امت اسلامی از جنبه خارجی از دیگر جوامع متمایز است و تنها آن مرزهای سیاسی را معتبر می‌شمارد که دارالاسلام را از دارالحرب متمایز سازد. بدین‌گونه حکومت‌های اسلامی در این دوران خود را موظف و مکلف به جلوگیری از الحاد و تحمیل زندگی شرعی، حفظ دارالاسلام و نبرد با کفار می‌دانند (۱۱)، چنانکه عقبه بن نافع به جز ساخت مساجد در قیروان ذرعه و سوس اقدامی عمرانی ننمود (۷). علاوه بر آن، فتح مغرب و افریقه در دوره‌ای هفتادساله به وسیله قوای نظامی عرب مسلمان و جنگ انجام پذیرفت. به همین دلیل نیز، از فتح اغلب مناطق مغرب به صورت عنوه (با جنگ) خبر داده شده است (۱۲). بومیان منطقه/ بربرها هیچ‌گونه مشارکتی در انتخاب حکومت خود نداشتند. از سوی دیگر، خلیفه/ حاکم «با جمع حکومت دین و دنیا از مسؤولیت برکنار نیست، منتهی وی در برابر مرجعی مسؤول است که اختیارات و قدرت وی از او ناشی شده است که همانا مقام الهی است» (۱۳). بدین‌گونه اندیشمندان اسلامی بر ضرورت عدل تأکید دارند و آن را لازمه حکومت و ملک‌داری می‌دانند. عدل، لازمه آبادانی کشور و رونق خزانه خلفا و امرا است، چنانکه «سود حاکم از خراج است و زمانی خراج زیاد می‌شود که مملکت آباد باشد و

آبادانی نمی‌شود مگر به کشاورزی» (۱۴). همچنین جمله‌ای بسیار مشهور بین متفکرین اسلامی وجود داشت که «پادشاهی نتوان کرد، الا به لشکر و لشکر نتوان داشت جز به مال، مال نخیزد الا به عمارت و عمارت نباشد جز به عدل» (۱۵). بدین گونه «ظلم موجب نابودی سرزمین است و عدل دلیل بقای نام» (۱۶)، هم‌چنانکه در حدیثی از پیامبر نیز چنین آمده است: «ملک با کفر بماند، اما با ظلم نیاید» (۱۷). بنابراین عدل موجب طاعت رعایا، آرامش ملک و بقای دولت است. با توجه به این مفهوم است که شهروندی در مغرب و افریقه قابلیت بررسی می‌یابد. بر این اساس، می‌توان حق اجتماعی را به عنوان یکی از مؤلفه‌های شهروندی بررسی نمود که رفاه و امنیت اجتماعی شهروندان را مورد توجه قرار می‌دهد. این حق در اینجا شامل عمران شهرها و روستاها، امنیت و رفاه اقتصادی و تجارت می‌شود. به همین جهت، این پژوهش درصدد بررسی وضعیت شهروندی در مغرب و افریقه از زمان آغاز فتوح در ۲۲ قمری تا پایان قرن دوم قمری است. بنابراین این سؤال اساسی مطرح می‌شود: وضعیت شهروندی در مغرب و افریقه از زمان آغاز فتوح در ۲۲ قمری تا پایان قرن دوم قمری چگونه بود؟

سابقه و ادبیات تحقیق

تحقیقات مختلفی در حوزه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درباره افریقه و مغرب انجام شده که به مهم‌ترین‌ها که در این پژوهش نیز نگارندگان از آن‌ها بهره برده‌اند، اشاره می‌شود. عبادی مورخ مصری در «مطالعات در تاریخ مغرب و اندلس» (بی‌تا) و دبوز مورخ الجزایری در «تاریخ مغرب بزرگ» (۱۹۶۳ م.) و القفی در «تاریخ مغرب و اندلس» (۱۹۸۰ م.) به مباحث کلی تاریخ مغرب و افریقه، از جمله به فتوح و وقایع سیاسی دو قرن اول اسلامی پرداخته‌اند. اسماعیل محمود مورخ مصری در کتاب «خوارج در سرزمین مغرب» (۱۹۸۶ م.) و بل مورخ و پژوهشگر فرانسوی در «فرقه‌های اسلامی در شمال آفریقا» (۱۹۸۷ م.) به مباحث خوارج به ویژه خوارج اباضی و صفری پرداخته‌اند. مهم‌ترین تحقیق در رابطه با موضوع این پژوهش، اثر جنحانی تحت عنوان «مطالعات در تاریخ اقتصادی و اجتماعی

مغرب اسلامی» (۱۹۸۶ م.) است که به مسائل اقتصادی شمال آفریقا از زمان فتوح پرداخته است. کُردی نیز در مقاله‌ای با عنوان «علل اقتصادی ناخشنودی بومیان شمال آفریقا از والیان عرب» (۱۳۸۶ ش.) جنبه‌های اقتصادی و مالی دوران مورد نظر را کندوکاو نموده است. همچنین چلونگر در بخشی از مقاله «زمینه‌ها و علل اقتصادی گرایش به فاطمیان در افریقه و مغرب» (۱۳۸۲ ش.) و همچنین بخشی از مقاله «موقعیت تجاری افریقه و مغرب و نقش آن در خلافت اسلامی» (۱۳۸۱ ش.) به مباحث اقتصادی قبل از فاطمیان و از زمان فتح افریقه پرداخته است. فرهمند نیز در بخشی از مقاله «روابط سیاسی و تجاری رستمیان در مغرب میانه» (۱۳۸۷ ش.) مسائل اقتصادی مغرب را مورد توجه قرار داده است.

رابطه والیان عرب مغرب و افریقه با بومیان

فتح افریقه/ مغرب از سال ۲۲ قمری توسط اعراب مسلمان آغاز شد، البته فتح این سرزمین نسبت به فتوحات سرزمین‌های دیگر با توجه به طولانی‌شدن آن به دلیل رو به روشن شدن مسلمانان مهاجم با مسائل گوناگون به ویژه در تعامل با بومیان متفاوت بود (۱۸). در این زمان، ساکنان بربر افریقه/ مغرب با بهره‌گیری از پدیده‌های جغرافیایی منطقه به شدت در مقابل مهاجمان عرب و مسلمان مقاومت کردند (۱۰).

فاتحان عرب نیز به بومیان نه‌تنها اعتماد نداشتند، بلکه از هرگونه مدارا با آنان اجتناب می‌نمودند. مستندات تاریخی نشان‌دهنده اعمال خشونت علیه بومیان است. چند تن از سرداران معروف مسلمان که به رفتارهای خشونت‌آمیز معروف هستند، شامل عقبه بن نافع، عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح، زهیر بن قیس و موسی بن نصیر می‌شود. اقدامات خشن عقبه بن نافع در جهت تبلیغ اسلام در میان بومیان با توسل به شمشیر مشهور است. عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح و زهیر بن قیس نیز چنین رفتار می‌کردند (۱۹). موسی بن نصیر نیز با شورشیان و قبایل معترض بسیار خشن رفتار می‌کرد و افراد زیادی را به قتل می‌رساند، چنانکه معروف است پس از جنگ با قبیله سَجُومه، به پسران عقبه اجازه داد تا از این قبیله به

دلیل قتل پدرشان انتقام بگیرند و آن‌ها ششصد نفر از اسرای بربر را کشتند (۷).

پس از فتح نیز این سرزمین روی صلح و آرامش ندید و بربرها در مقاطع زمانی مختلف علیه حاکمان و والیان عرب شورش نمودند. یکی از عوامل این شورش‌ها خوارج بودند که افکار مساوات طلبانه اسلامی را تبلیغ می‌نمودند (۹). به نظر می‌رسد این شورش‌ها محدوده زمانی بین فتح کامل سرزمین‌های شمال آفریقا، یعنی حدود سال ۹۰ ق. / ۷۰۸ م. تا حدود سال ۱۰۲ ق. / ۷۲۰ م. را شامل می‌شد (۲۰).

خشم بربرها از ظلم و ستم والیان مسلمان، اغلب با شورش علیه آن‌ها و قتل برخی از سران مسلمان همراه بود، چنانکه والی افریقه، یزید بن ابی‌سلم مولاى حجاج به دست سپاهیان بربرش به قتل رسید. ابن عذاری درباره وی چنین می‌نویسد: «او بسیار ظالم و جبار بود. سپاه وی شامل بربرها بود. برخی از آنان نگهبان او بودند. او روزی به منبر رفت و خطبه‌ای با این مضمون خواند: من می‌خواهم همچون امپراتوران روم، نام سپاهیانم را بر بازوانشان خالکوبی کنم. نام هر فرد بر بازوی راستش و نام سپاه نیز بر بازوی چپش حک می‌شود تا از باقی مردم تمییز داده شود. هنگامی که افراد سپاه این سخنان وی را شنیدند، با یکدیگر بر قتل وی یکدل و هم‌داستان شدند» (۲۱).

این حادثه در اوایل قرن ۲ قمری اتفاق افتاد، یعنی زمانی که عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی تلاش‌های بسیاری در جهت اسلام آوردن بومیان کرده بود و برای پذیرش اسلام در بین بومیان، حتی تابعان بسیاری را نیز برای آموزش اصول و احکام دین به مغرب گسیل نموده بود (۲۲).

گسترش شهرنشینی در برابر بادیه‌نشینی

یکی از مسائل سرزمین افریقه/ مغرب، فقدان و یا کمی سکونتگاه‌های شهری در این منطقه وسیع جغرافیایی بود (۲۳). نواحی گوناگون کوهستانی، ویژه سکونت شبه بادیه نشینان بود که در حواشی جوامع شهری قرار داشتند. این شبه بادیه‌نشینان همچون بربرهای قبیله اُوربه از قبایل مهم برانسی محسوب می‌شدند (۲۴). بدین‌گونه شرایط جغرافیایی این

منطقه، موجب گسترش بادیه‌نشینی با مرکزیت دام‌پروری و خوی و خصلت رزمآوری شده بود (۲۴). مردم افریقه/ مغرب حتی در بعضی از منابع جغرافیایی همچون احسن التقاسیم مردمی مبارز و پیوسته در حال نبرد وصف شده‌اند (۱).

به طور کلی، بربرها به دو گروه اصلی بربرهای شهری و بربرهای بدوی تقسیم می‌شدند. بربرهای شهری در بخش‌های شمالی و در نواحی کوهپایه‌ای که قابل کشت و زرع بود، ساکن بودند و بربرهای بدوی در بخش‌های جنوبی و غربی ساکن صحراها و واحه‌ها بودند (۱۰). بربرهای شهری و بدوی، دو گروه اصلی و بزرگ بربرها را تشکیل می‌دادند که به نام بربرهای برانس و بُتر خوانده می‌شدند. هر کدام از این دو گروه اصلی، خود به تیره‌های مختلفی تقسیم می‌شدند که می‌توان از دو قبیله صَنهاجه و کُتانه به عنوان دو قبیله مهم برانسی و از سه قبیله زناته، نفوسه و لواته، به عنوان مهم‌ترین قبایل شاخه بُتر یاد کرد (۲۵).

این قبایل، با آنکه چیرگی اعراب مسلمان را پذیرفته بودند، با این حال به آیین‌ها و سنن بومی مانند زبان خود وفادار بودند و حتی تا قرن ۵ قمری به زبان خود سخن می‌گفتند (۲۶).

قبیله‌های عرب نیز از زمان فتوح اسلامی وارد افریقه شدند و در بخش‌هایی از آن رحل اقامت افکندند (۲۷). اصولاً یکی از سیاست‌های مسلمانان پس از فتح یک ناحیه در جهت تثبیت اقتدارشان، کوچ و اسکان برخی از قبایل عرب بدان جا بود که این کار را در افریقه نیز انجام دادند. در این زمان در بسیاری از موارد، عرب‌ها مالک زمین‌های فتح‌شده گشتند، چنانکه زمان ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی، صالح بن منصور حمیری از عرب‌های یمن، به همراه اولین سپاه گسیل شده به مغرب، توانست محلی به نام نکور را فتح کند. بعدها در سال ۹۱ قمری ولید بن عبدالملک آنجا را به عنوان تیول به او واگذارد (۲۸)، البته بعضی از والیان عرب برای تشویق بربرها نیز به پذیرش اسلام، به آنان زمین برای زراعت می‌دادند، چنانکه حسان بن نعمان (۸۶-۷۴ ق.) به بربرهای مسلمان شده زمین‌هایی به تیول داد تا از آن جهت کشت محصولات کشاورزی و غلات استفاده نمایند (۲۱).

وضعیت اقتصادی و تجاری بومیان افریقیه / مغرب

اگرچه اطلاعات دقیقی درباره میزان درآمد قبایل بربر موجود نیست، اما به نظر می‌رسد به طور کلی وضعیت اقتصادی و مالی بربرها قبل از بنیاد و گسترش شهرها و تأسیس حکومت نازل بوده است (۳۵). در دوره اسلامی نیز به دلایل متعدد زیر این وضعیت نامطلوب اقتصادی تغییر نکرد:

- ۱- نهب و غارت شهرها و آبادی‌ها به وسیله ساکنان کوهستان و صحرا؛
- ۲- خیل عظیم غنایم و خراج‌ها که به مرکز خلافت گسیل می‌شد و در جهت رشد و آبادانی مناطق فتح‌شده استفاده نمی‌شد؛
- ۳- از همه مهم‌تر شورش‌ها و قیام‌های متعدد که سرتاسر این نواحی را دربر گرفته بود و اجازه رشد و توسعه کشاورزی و تجارت را نمی‌داد.

ستم و اجحاف مالیات‌های سنگین خلفا و والیان عرب اموی موجب شورش‌های بربرهای خوارجی شد. بدین‌گونه بربرها کوشیدند خود را از قید مالیات‌های ناعادلانه خلفای عرب رها سازند، برای این‌که این باج و خراج‌ها نه تنها به رشد اقتصادی این نواحی کمکی نمی‌نمود، بلکه در واقع، ابزاری جهت بهره‌کشی از بربرها بود (۳۶). از همان ابتدای فتوحات پیوسته بین افزایش خراج و جزیه با افزایش نارضایتی و در نتیجه شورش بربرها رابطه وجود داشت. روایتی از دوره کارگزاری عبدالله بن سعد ابن ابی‌سرح در افریقیه وجود دارد. به دلیل اقدامات ناعادلانه عبدالله بن سعد، گروهی از بربرها خواهان برکناری وی شدند. عثمان نیز پذیرفت و او را برکنار کرد و دستور داد تا اموالی را میان آن بربرها پخش کنند (۳۴). (۳۷). وضعیت نامطلوب اقتصادی بومیان باعث می‌شد که گاه در برابر اعراب قرار گیرند و به مخالفان آن‌ها بپیوندند، چنانکه در سال ۹۶ قمری هنگامی که ابن اغلب، پسرش عبدالله را کارگزار غرب طرابلس نمود، سپاهیان عرب مسلمان علیه او شورش کردند و خانه او را محاصره کردند و تنها به شرط این‌که وی از شهر خارج شود، با او صلح کردند. در این زمان، بربرها جانب عبدالله را گرفتند و با سپاهیان عرب جنگیدند و بر آن‌ها پیروز شدند. به این دلیل بربرها از عبدالله بن اغلب در برابر سپاهیان عرب حمایت کردند که او برای آن‌ها جیره و مقرری معین کرده بود (۶).

بدین‌گونه ورود قبایل عرب به مغرب/ افریقیه و ساکن شدن آن‌ها همراه با مالکیت زمین‌های وسیع بومیان منطقه با منافع بربرها در تضاد بود. به همین جهت، در برهه‌هایی از زمان، عرب‌های ساکن‌شده را از شهرها و آبادی‌ها بیرون می‌کردند، چنانکه یکی از رهبران خوارج اباهنی به نام ابوالخطاب معافری به همراهی یارانش، مهاجران عرب را از شهرهای تازه تأسیسی همچون سُرْت و قصور حسان اخراج نمودند، هرچند بعدها یکی از کارگزاران وی، این عرب‌های طردشده را دوباره به شهرها و آبادی‌های ساکن‌شده برگرداند (۲۹).

با این حال خشم از کارگزاران عرب و بیرون‌راندن قبایل ساکن‌شده عرب، بدین‌معنا نبود که بربرها و عرب‌ها با هم هیچ‌گونه تعامل مثبتی نداشتند. به تدریج، بومیان و مهاجرنشینان با یکدیگر به داد و ستد پرداختند و حتی در شهرها افارقه/ بربرهای برانس با مهاجران عرب با یکدیگر درآمیختند (۲۲).

به طور کلی مسلمانان عرب در شهرها و بربرها در حاشیه شهرها ساکن بودند، چنانکه گروهی از قبیله بنی تمیم به همراه موالی‌شان در شهر تازه تأسیس بلزمه و گروهی از سپاهیان عرب مسلمان در شهر بسیار آباد نقاوس سکونت داشتند (۳۰). در حاشیه این شهرها نیز بربرهای زناته و اوربه ساکن بودند. بخشی از سپاهیان ساکن در شهر نقاوس قومی از عرب بنی ضبه بودند. در حواشی آنان نیز بربرهای بنی زنداج سکونت داشتند (۳۱).

به تدریج با حاکمیت مسلمانان بر افریقیه، این منطقه از نظر جمعیت، رشد بسیاری یافت. شهرهای جدیدی مانند منصوریه، فسطاط، تاهرت، سِجِلْمَاسَه، قیروان، قاس، رقاده، عباسیه، مهدیه، زویله، زاب و قاهره در کنار شهرهایی مانند تونس، بجایه، الجزایر، قسنطنیه، زاب، بسکره، جزیره جربه، طرابلس الغرب و بندر بیزرت (۳۲) به وجود آمدند. رشد و گسترش شهرنشینی برای هر دو قوم غالب (حکمرانان و مهاجران عرب) و قوم مغلوب (بومیان بربر) بهره‌های فراوانی در پی داشت (۳۳). در نتیجه وضعیت زندگی بومیان بربر تغییر یافت و میل به رفاه و آسایش و گریز از فقر و تهی‌دستی موجب شد تا بربرها شهرنشینی را به جای بادیه‌نشینی برگزینند (۳۴).

از سوی دیگر، شورش‌های متعدد در افریقه و مغرب مانند شورش‌های کُسیله بن لَمَزَم از قبیله اورَبَه (۷) و کاهنه از قبیله جَراوَه (۷) به کشاورزی آسیب‌های شدیدی رساند و بازرگانی را کد شد. درختان و گیاهان بسیاری را آتش زدند و قلاع بین طَرائِلس و طَنْجَه را ویران کردند (۷)، در حالی که قبلاً افریقه از طرابلس تا طنجه دارای درختان بسیاری بود، اغلب آبادی‌هایش به یکدیگر چسبیده و شهرهایش به همدیگر نزدیک بودند. سرزمین افریقه و مغرب به دلیل کثرت درختان به هم تنیده و آبادی‌های سرسبز و فراوانی ارگ‌ها و دژهایش، مشهورترین سرزمین در دنیا بود که سرزمینی بابرکت‌تر از آنجا وجود نداشت. مساحت این آبادانی دو هزار میل بود که کاهنه همه این خوبی‌ها را ویران کرد (۶).

همچنین شورش‌های خوارج به ویژه، صفریه و اباضیه در ایجاد اوضاع بد اقتصادی این منطقه مؤثر بود، زیرا نبردهای آن‌ها با نهب و غارت اموال و سوزاندن و تباهی شهرها و مزارع همراه بود، چنانکه هنگامی که بَلْج بن بَشَر و یارانش شهر طنجه (۱۲۳ ق.) را محاصره کردند (۶) و همچنین در محاصره قیروان (۱۳۸ ق.) افراد بسیاری کشته شدند (۷). این وقایع، اوضاع نامطلوب اقتصادی را بدتر نمود و موجب قحطی شدید شد. این وخامت تا بدانجا بود که مردم نواحی یادشده برای زنده ماندن چاره‌ای جز خوردن حیواناتی همچون سگ و حیوانات بارکش و پوست و علف نداشتند (۹). از سوی دیگر بسیاری از ساکنان این مناطق به دلیل از بین رفتن زمین‌های کشاورزی و آبادی‌ها، مجبور به مهاجرت به اندلس شدند (۷).

اما به تدریج با روی کار آمدن حکومت‌های مستقل، مغرب/ افریقه روی آرامش به خود دید که این موجب بهبود نسبی اوضاع اقتصادی در این سرزمین شد. با گسترش و توسعه شهرها، تولید و تجارت رونق یافت. مازاد تولیدات دامی و کشاورزی و صنعتی در شهرها موجب رونق تجارت شد. در این زمان، مغرب و افریقه منطقه گذر کالاهای سودان همچون طلا و صدور محصولات تولیدی همچون پارچه، عاج، زعفران، پسته، مرارید، اشیای تجملی و محصولات غرب مانند پوست، برده اسلاوی و شمشیر شد (۲۸). همچنین جا دارد به اهمیت روغن زیتون اشاره شود که نقش مهمی در تجارت مردم

بخش‌های غیر ساحلی افریقه و مغرب داشت (۳۸). این مسأله نیز خود موجب رواج گونه‌ای شهرنشینی در شمال صحرا مانند سِجِلْماسَه و میزاب تا سواحل اقیانوس آرام شد. بنیان و گسترش شهرهایی مانند فاس و قیروان از سویی با تجارت مغرب و از سوی دیگر با رشد شهرهای عمده کاروانی مرتبط بود که مکان دسترسی به طلا و بردگان بود (۳۹).

شهر سِجِلْماسَه در تافیلالت مهم‌ترین موقعیت تجاری را دارا بود و دروازه ورود به شهرهای غرب سودان بود. به طور کلی، راه‌های اصلی تجاری پس از عبور از صحرا وارد سِجِلْماسَه می‌شد (۳). کاروان‌های تجاری برای رسیدن به سودان، ناگزیر در این شهر توقف می‌کردند و سپس راه خود را به سوی سنگال و غانه - سرزمین طلا - ادامه می‌دادند (۴۰). بزرگ‌ترین بازار تجار در این شهر بود که اقلام گوناگونی از افریقه، مغرب و سودان مانند پنبه، نمک، طلا، آبنوس، چوب، برده و پوست و محصولات اندلس مانند ظروف مختلف، منسوجات، روغن و محصولات معدنی و... در آن خرید و فروش می‌شد (۴۱). کاروان‌های تجاری همچنین از شهرهای دیگری همچون وارجلان، عَدَامِس، زاله و زَوِیْلَه نیز به سوی سودان در رفت و آمد بودند (۴۲).

تاجران بسیاری نیز در مسیر تاهرت - سِجِلْماسَه مشغول بازرگانی بودند و اشیاء و محصولات را که تاهرت پیدا نمی‌شد، به آن شهر وارد و توزیع می‌کردند (۴۳). ازدواج و خویشاوندی بین دو حاکم از دو منطقه افریقه موجب ثبات و گسترش بیشتر و تداوم این تجارت شد، چنانکه در نتیجه ازدواج آروی، دختر عبدالرحمن بن رستم با مدرار فرزند اِلِیْسَع، مؤسس دولت مِدراری (۷، ۴۴) راه تجارت میان تاهرت و سِجِلْماسَه از طریق وارکلا آباد و باز شد (۱۰).

بدین‌گونه، اگرچه جنگ و شورش‌های مختلف در درازمدت چیزی جز نبرد، نهب و غارت اموال و ویرانی زمین‌های کشاورزی را در پی نداشت و بسیاری از سرمایه‌های اقتصادی را از بین برد (۴۲)، اما با تشکیل دولت رستمیان و استقرار امنیت و به علاوه موقعیت سرزمینی مغرب، موجب رونق عمران و آبادی و تجارت شد، چنانکه حاکم رستمی، عبدالرحمن به تأمین امنیت، احیای زمین‌های موات، لایروبی

رودها و بنای آسیاب‌های متعدد، بسیار توجه می‌کرد (۴۵). در سایه عدالت عبدالرحمن، تجار مصر و افریقه و مغرب برای انجام مبادلات تجاری خود راه تاهرت در پیش گرفتند (۴۶)، امامان رستمی برای انجام تجارت، تسهیلاتی چون معافیت‌های مالیاتی (عشور) به تجار اختصاص دادند (۴۲).

به تدریج بازارهای تاهرت، مرکز عمده بازرگانی گروه‌های تجاری مختلفی همچون مصریان، قرویان و کوفیان شد که محصولات مورد نیاز خود را در آنجا معامله می‌کردند (۴۷). این بازارها چنان مشهور بودند که حتی تاجران اندلسی در تاهرت، کالاهای خود را می‌فروختند و در مقابل مواد و محصولات مورد نیاز خود را می‌خریدند و به بندرهای تنس، وهران، مُستغانم حمل می‌کردند و سپس از آن بنادر به المریّه در اندلس منتقل می‌نمودند (۴۸). عمده‌ترین محصولات صادراتی تاهرت به اندلس شامل برده، گندم و گوشت به اندلس بود (۴۷). بدین‌گونه شهرهای تجاری همچون تاهرت و سجلماسه محل گرد هم‌آمدن افراد گوناگون از فرقه‌ها و نحله‌های متفاوت بود.

در اغلب این شهرها، گروه‌های بازرگانی از مغرب، سودان و اندلس حضور داشتند، حتی گروه‌هایی از یهودیان نیز در این شهرها ساکن بودند. بکری از سکونت یهودیان زیادی (بدون ذکر تعداد) در جادوا در جبل نفوسه یاد می‌کند (۲۸). مقدسی عنوان می‌کند که اغلب مردم مغرب بر مذهب مالکی و حنفی بودند و در عین حال عقاید مذهب شافعی را نیز برنمی‌تافتند (۱). سِجِلْمَاسَه آن روزگار آنچنان در شکوه و ثروت بود که درباره رفاه اقتصادی مردمش، گفته می‌شد: «مردم این شهر، از توانگرترین افراد هستند» (۵).

همانطور که پیش‌تر توضیح داده شد، با به وجود آمدن امنیت نسبی و توجه حاکمان مستقل به تأمین امنیت و آبادانی، مغرب و افریقه به تدریج روی آبادانی به خود دیدند و زمین‌های کشاورزی آماده کشت و زرع شدند (۴۹). زمین‌های موات احیا و رودها لایروبی گشتند، در نتیجه توجه به عمران و آبادانی، کشاورزی و باغداری رونق یافت، چنانکه یعقوبی درباره فراوانی درختان و گیاهان مختلف چنین می‌نویسد: «درختان بسیاری از نخل، انگور و زیتون در قعوده کاشته شده بود، در

حالی که در شمال آنجا حبوبات کشت می‌شد» (۵۰). در این زمان نه تنها کشاورزی و تجارت رونق یافت، بلکه صنعت نیز شکوفا شد. به دلیل وجود معادن مختلف در افریقه و مغرب، صنایع مختلفی مانند کشتی‌سازی و ساخت شمشیر و زین و لگام اسب رشد کردند. همچنین صنایع مرتبط با شیشه رونق یافت تا آنجا که در قیروان، محله‌ای ویژه شیشه‌گران وجود داشت (۴۹).

نتیجه‌گیری

افریقه و مغرب در دوره مورد پژوهش در بیشتر زمان‌ها در جنگ و نبرد به سر می‌برد: جنگ فتوح اعراب مسلمان و سپس شورش‌های بربرهای ناراضی از والیان عرب. بربرهای خسته از ستم و اجحافات مالیاتی و نژادی عرب‌ها، دست به شورش‌های مداوم تحت نام‌های مختلف کسبیله، کاهنه، خوارج اباضیه و... زدند، اما این ستیزه‌جویی‌ها حاصلی جز ویرانی و از بین رفتن آبادانی و ایجاد فقر و وخامت اوضاع اقتصادی در پی نداشت. به تدریج، اما با روی کار آمدن حکومت‌های مستقل و به تبع برقراری آرامش و امنیت، بهبود نسبی در اقتصاد مغرب/ افریقه به وجود آمد. با گسترش و توسعه شهرها، تولید و تجارت رونق یافت. مازاد محصولات کشاورزی و دامی و تولیدات صنعتی موجب رونق بازرگانی شد. بدین ترتیب افریقه و مغرب محل عبور محصولات مختلف، از قبیل طلا و واردات و صادرات سرزمین‌های همجوار شد. از سوی دیگر، امنیت و عمران، احیای اراضی موات، لایروبی رودها و ساخت آسیاب‌ها موجب رونق کشاورزی و تولید محصولات زراعی گشت. بدین گونه به تدریج، رفاه و امنیت نسبی در دوره حکومت‌های مستقل، موجب رشد و افزایش جمعیت و توسعه شهرها و شهرنشینی شد، به علاوه این‌که بومیان منطقه که به دلایل جغرافیایی در طول سالیان طولانی، اغلب بادیه‌نشین بودند، به تدریج، به شهرها و شهرنشینی روی آوردند. این مسأله موجب گسترش شهرها و ترویج شهرنشینی در کنار رونق تولیدات معدنی و زراعی شد. با ورود کاروان‌های تجاری و در نتیجه گروه‌های مختلف تجاری از مناطق گوناگون، این شهرها تبدیل به شهرهای تجاری مهمی شدند. به تدریج با ساکن شدن برخی

از این گروه‌ها در برخی از شهرهای افریقه و مغرب، موجبات همزیستی گروه‌های مذهبی و قومی متفاوت در کنار هم فراهم آمد. به تبع، این همزیستی موجب تعاملات اجتماعی و فرهنگی بین بومیان و مهاجران گشت. در حقیقت، تبادلات تجاری موجب ورود گروه‌های تجاری و همزیستی و تعاملات اجتماعی و فرهنگی بین دو گروه بومی و مهاجر در این منطقه گردید.

References

1. Maghdesi A. Ahsan al-Taghasim fi Marefat al-Aghalim. Cairo: Maktabat Madboli; 1991. [Arabic]
2. Ibn Hoghal A. Sorat al-Arz. Beirut: Dar Sader; 1938. Vol.1. [Arabic]
3. Estakhri A. Almasalek valmamalek. Translated by Afshar I. Tehran: Elmi va Farhangi; 1990. [Persian]
4. Jodaki H. Aghalebeh. *Journal of Islamic History* 2000; 3(1): 69-105. [Persian]
5. Yaghot-e Hemavi SH. Mojam al-Boldan. Efforted by Habashi H. Beirut: Dar al-Fekr; No Date. [Arabic]
6. Ibn Asir A. Al-Kamelo fi tarikh. Efforted by Ghazi A. Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiyeh; 1994. [Arabic]
7. Ibn Azari Marakeshi A. Al-Bayan al-Maghreb fi Akhbare Andalus va Maghreb. Beirut: Dar al-Seghafat; No Date. Vol.1. [Arabic]
8. Naseri Taheri A. The lands beyond Egypt in the first Islamic century. *History Education Growth Journal* 2007; 4(26): 28-31. [Persian]
9. Naseri Salavi A. Alastqsa le Akhbare doval Maghreb al-Qas'a. Efforted by Naseri J, Naseri M. No Place: Dar al-Beyza va Dar al-Kotob; 1997. Vol.1. [Arabic]
10. Mones H. Tarikh al-Maghreb va Hezarah. Beirut: Al-Asr al-Hadith; 1992. Vol.1. [Arabic]
11. Lambton A. State and government in medieval Islam. Translated by Morshedizadeh A. Tehran: Tebyan; 2000. [Persian]
12. Balazori A. Fotoh al-Boldan. Beirut: Dar va Maktabat al-Helal; 1988. [Arabic]
13. Rajabzadeh H. Khajeh Rashid al-Din Fazlallah. Tehran: Tarhe No; 1998. [Persian]
14. Heravi GH. Arshadalzrah. Efforted by Moshiri M. Tehran: Tehran University; 1967. [Persian]
15. Ibn Balkhi A. Fars Nameh. Efforted by Behrozi A. Shiraz: Ettehadiyeh Matboati-e Fars; 1964. [Persian]
16. Fazlal-lah hamedani R. Makatib. Efforted by Shafia M. Lahore: Selseleh Nashriyat-e Punjab; 1945. [Persian]
17. Shaeyri T. Jame al-Akhbar. Najaf: Matabah Heydariyeh; No Date. [Arabic]
18. Dashrawi F. Khelafat al-Fatemiyyeh bel-Maghreb (976-909 AD) al-Tarikh al-Seyasi va moasesat. Beirut: Dar al-Gharb al-Islami; 1994. [Arabic]
19. Mokhber Dezfoli F. Arab conquerors and the spread of Islam in Ifriqiya. *Journal of Islamic History* 2003; 4(14): 5-16. [Persian]
20. Kordi R. The Formation of Khariji Religious Governments in North Africa. *Journal of Islamic History* 2005; 23(6): 79-100. [Persian]
21. Maleki A. Riyadh al-Nusuf fi Tabaghat al-Olama al-Qirwan va Ifriqiya va Zohadahom va Nesakahom va seyar fi Akhbarohom va Fazaalohom va Osafehom. Efforted by Bakosh B, Arosi M. Beirut: Dar al-Gharb; 1993. Vol.1. [Arabic]
22. Ibn Abdolhakam A. Fotoh Mesr va Akbareha. Cairo: Maktabat Madbouly; 1991. [Arabic]
23. Bell A. Islamic teams in North Africa. Translated by Arabic Badvi A. Beirut: Dar al-Gharb al-Islami; 1987. [Arabic]
24. Planhovll JH. Geographical Foundations of Islamic History. Translated by Persian Naseri Tehrani A. Tehran: Pazhoheshkadeh Tarikh-e Islami; 2012. [Persian]
25. Naseri Taheri A. An Introduction to the Political and Social History of North Africa. Tehran: Vezarat Farhang va Ershad Islami; 1997. [Persian]
26. Fazli Z, Badkobeh Hazaveh A, Bayat A. An Introduction to the Geographical Barriers to the Development of Ismailia Religion in the Maghreb of Fatimid ear. *Journal of History and Culture* 2016; 95(47): 109-135. [Persian]
27. Hasaneyn J. Qarah Afrika dirasat fi al-Goghrafia al-Aqhlimiyyeh. Alexandria: Dar al-Marefat al-Jameah; 2000. [Arabic]
28. Bakri A. Almasalek valmamalek. Efforted by Talabeh J. Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiyeh; 2003. Vol.2. [Arabic]
29. Ibn Salam L. Bada' al-Islam va Sharayie al-Diyn. Efforted by Shwarz V, Ibn Yaqub SH. Beirut: Dar Eqra Lelnashr val-Tawzie val-Tebaeih; 1985. [Arabic]
30. Edrisi M. Saffeh al-Maghrib va'Arz al-Suwdan va Misr val-Andelus. Efforted by Dahoye A. Leiden: Braille; 1989. Vol.1. [Arabic]
31. Kaak O. Mujaz al-Tarikh al-Ame Leljazayir min al-Asr al-Hijry ela al-Aihtilal al-Faransi. Beirut: Dar al-Gharb al-Islami; 2003. [Arabic]
32. Pak M. The beginnings and spread of historiography in the Islamic West, the school of historiography in Africa - Tunisia in Hafsid ear. *Journal of History Researchers* 2008; 13(2): 25-54. [Persian]
33. Kordi R. Economic Causes of Disappointment of Native North Africans from the Arab governors (at first and second centuries). *Journal of Islamic History* 2007; 8(30): 107-132. [Persian]

34. Ibn Khaldon A. Alebar va dywan al-Mubtada va al-khabar fi tarikh al-Arab val-Ajam val-Barbar va min asirihim min dhavi al-Sultan al-Akber. Efforted by Shahadeh KH, Zokar S. Beirut: Dar al-Fekr; 1981. [Arabic]
35. Jalali Moghadam M. The only survivors of Khwaraj, a Look at Abaziya's History and Beliefs. Tehran: Negah-e Sabz; 2001. [Persian]
36. Bosworth C. Sistan under the Arabs, from the Islamic Conquest to the Rise of the Saffarids. Translated by Anosheh H. Tehran: Amir Kabir; 1999. [Persian]
37. Tabari M. Tarikh al-Omam val-Moluk. Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiyah; 1987. Vol.2. [Arabic]
38. Tayjani A. Rahlih al-Tayjani. Efforted by Hasani H. Tunis: Dar al-Arbiya; 1988. [Arabic]
39. Chalongar M. The business position of Ifriqiya and the Maghreb and its role in establishing the Fatimid Caliphate. *Journal of Islamic History* 2002; 3(9): 47-66. [Persian]
40. Levetzion N, Hopkins J. Corpus of early Arabic sources for West African history. England: Cambridge; 1981. [English]
41. Jeyhani A. Ashkal al-Alam. Translated by Kateb A. Efforted by Mansori F. Tehran: Behnashr; 1990. [Persian]
42. Esmail M. Al-Khawarij fi Bilad al-Maghreb. Cairo: Maktabat Ein al-Shams; 1986. [Arabic]
43. Hariri M. Al-Dawaluh al-Rustimiat bel-Maghreb al-Islami. Kuwait: Dar al-Ghalam; 1987. [Arabic]
44. Ebadi A. Dirasat fi tarikh al-Maghreb val-Andulus. Alexandria: Shabab al-Jameah; No Date. [Arabic]
45. Ibn Saghir A. Bani Rustam History. Translated by Persian Jodaki H. Tehran: Vezarat Farhang va Ershad Islami; 1997. [Persian]
46. Shamakhi A. Ketab al-Seyri. Efforted by Ibn Saod A. Oman: Vezarat al-Ghomi val-Seghafat; 1987. Vol.1. [Arabic]
47. Janahani H. Dirasat fi al-Tarikh al-Ightisady val-Eijtimaey lel-Maghreb al-Islami. Beirut: Dar al-Gharb al-Islami; 1986. [Arabic]
48. Debuz M. Tarikh al-Maghreb al-Kabir. No Plase: Dar Ehya al-Kotob al-Arabiyah; 1963. Vol.3. [Arabic]
49. Al-Fiqi E. Tarikh al-Maghreb val-Andulus. Cairo: No Name; 1980. [Arabic]
50. Ya'qubi A. Albuldan. Efforted by Zannavi M. Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiyeh; 2001. [Arabic]